سخنرانی مسجد النبی قزوین جمادی الثانی جلسه 7

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِله رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبين، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَرِيَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِ المُنْتَظَرِ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الابِدينَ وَ دَهْرَالدّاهِرينَ.

(بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ @ الم @ ذلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فِيهِ هُدىً لِلْمُتَّقِينَ @ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ مِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ) [1]

به حسب رواياتِ وارد شده، مراد از غيب در اين آيه مباركه -كه آيه اوّل سوره بقره است، و خداي متعال ايمان به او را علامت تقوا و نشانه پرهيزكاري دانسته است- وجود مسعود اعليحضرت امكان مُكنت، كيهان شوكت، حضرت بقيه الله في الارضين و حجه الله علي العالمين، حضرت مهدي صلوات‌الله‌عليه است. شك و ريبي در اين كتاب نيست. اين كتاب، كتاب آسماني و كلام خداي سبحان است. اين كتاب، راهنماي پرهيزكاران است. پرهيزكاران چه كساني هستند؟ نشانه و علامت آن‌ها چيست؟ (الَّذينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ) پرهيزكاران، آن كساني هستند كه از جنبه اعتقادي، ايمان به وجود امام زمان7 دارند و عبادات را بر پا مي‌دارند و انفاقات مالي و غير مالي از آن چه خدا به آن‌ها داده است، انجام مي‌دهند. اين سه نشانه: كه يكي مربوط به امر قلبي است، يكي مربوط به امور عبادي است و يكي مربوط به انفاق كردن نسبت به تمام انحاء دارايي است، اين سه، علامت تقوا است.

آن وقت، مراد از ايمان به غيب -به موجب روايات- ايمان به امام زمان7 است.

يكي از اَسمايي كه خدا در قرآن به آن اسم‌ها امام زمان7 را تسميه فرموده است، «غيب» است، يكي «عصر» است، يكي «جمعه» است. به موجب احاديث و روايات كه مبيّن بواطن قرآن هستند، از اين رديف اسماء براي امام زمان7 در قرآن فراوان است.

سخن در غيبت امام زمان7 از چند جهت است. ديشب گفتم، باز امشب فهرست‌وار مي‌گويم با يك مطلب اضافه‌اي. يكي اين كه: معناي غيبت امام زمان7 چيست؟ اين غيب قرآني به چه معنا غيب و غائب است؟ دو اين كه: آيا اين غيبت منحصر به اين آقاست يا در حجج سابقه الهيّه هم نظير داشته است؟ سه اينكه: فايده اين حضرت، در غيبت چيست؟ اين سومي خيلي مهم است. خدا كند موفقيت حاصل شود.

باز بين الهلالين و در پرانتز يك چيزي بگويم. كاغذهاي مختلف براي من مي‌آيد. تلفن‌هاي متعدد، هم بلاواسطه و مع‌الواسطه مي‌شود. هر كدام از آقايان نويسندگان و گويندگان، يك خواسته‌اي دارند. من از يك جهت خوشحالم، از يك جهت متأثرم. از اين جهت خوشحالم كه مردم اين شهر را طالب حق و حقيقت و معرفت مي‌يابم. در طلب هستند. در مقام تحقيق هستند. از جنبه علم و اعتقاد مي‌خواهند نيازمندی‌هايشان را برطرف كنند. اين خيلي اسباب خرسندي خاطر بنده و اميدواري بنده است. معلوم مي‌شود اين مردم در صراط علم و معرفت هستند. در صراط و جستجوي حق و حقيقت هستند. يكي از من بحث معاد مي‌خواهد، يكي بحث اختلاف امم، يعني اين كه با اين كه اين‌ها از يك پدر و مادر هستند، چرا در اعتقادات مختلف شدند؟ يكي بحث راجع به شفاعت از بنده مي‌خواهد و بحث‌هاي مختلف. من خوشحالم كه در اين فكرها هستند. نهايت، من نالايق ناقابل را خيال كرده‌اند كه شايد بتوانم پاسخ به پرسش‌هايشان بدهم، از من سؤال مي‌كنند. ولي از اين جهت متأثرم كه با وقت كم، نمي‌توانم جواب‌گويي همه اين را مطالب كنم. مطالب مقدمات دارد، مقارنات دارد، مهيا شدن افكار دارد. تا آدم بخواهد در يك مبحث يك نتيجه اساسي بگيرد، قدر اقل اقل اقل، پنج شب وقت لازم دارد. اين جا ديگ آش قلمكار نيست! توجه فرموديد؟ يك كفگير به اين بده، يك ملاقه به آن بده! اين طوري‌ها نيست عزيزان من!

اين بحث امام عصر7، يك بحث بسيار مهمي است. من يك ماه رمضان بالتمام، راجع به حضرت صحبت كردم و تازه آن طوري كه دلم مي‌خواست، تمام نشد. اين يك ربع ساعت و نيم ساعت نمي‌شود. هزار گوشه حرف دارد، شبهاتي در ذهن‌ها است، موارد لغزش‌هايي هست. اين را به عنوان الاهم فالاهم بايد تذكر بدهم. مثلاً يكي از شبهه‌هايي كه خيلي‌ها را تكان مي‌دهد، اين مبحث است كه وجود امام غائب براي ما چه فايده‌ای دارد؟ امامي كه ما نمي‌بينيم، جايش را بلد نيستيم، نمي‌توانيم پشت سرش نماز جماعت بخوانيم، نمي‌توانيم مسأله حرام و حلال را از او بپرسيم، فايده‌اش براي ما چيست؟ فايده امام در غيبت چيست؟ اين خودش يك مبحثي است. اين را بايد من بيان بكنم، اين هم به شش دقيقه كه تمام نمي‌شود. درست توجه فرموديد؟ حالا كه وارد اين مبحث

شده‌ايم، خواهشمندم از آقايان چه به وسيله كاغذ، چه تلفن، چه بلاواسطه و چه مع‌الواسطه، مرا از مسير خودم منحرف نكنند و درخواست مطلب ديگري نكنند كه به هيچ وجه گوش نخواهم داد.

حالا همين مطلب، اين دو سه شب هم كفايت نمي‌كند. هيچ چيز به قدر يك ناشتايي صبح هم نمي‌شود. ولي چون مهم است، بايد راجع به امام زمان7 صحبت كرد.

خوب! در غيبت حضرت، يك بحث اين است كه معناي غيبت او چيست؟ يك بحث اين است كه آيا غيبت منحصر به اين حضرت است يا در حجج سابقه الهيه هم بوده است؟ يك بحث در اين است كه فايده امام غائب در زمان غيبتش چيست؟ يك بحث ديگر هم اين است كه وظيفه ما در عصر غيبت حضرت چيست؟ اين سه چهار مبحث است كه يكي دو سه تا را بايد به عرضتان برسانم.

ديشب عرض كردم معناي غيبت امام زمان7، پريدن ايشان به آسمان و اقليم هشتم نيست. معناي غيبت امام زمان7، توي چاهي و يا توي خانه‌اي حبس شده باشد هيچ بيرون نيايد و كسي او را نبيند، نيست. معناي غيبت امام زمان7 اين است كه مردم او را نمي‌بينند يا مي‌بينند ولي نمي‌شناسند. همين! همين! و اين هم چيزي نيست كه امتناع عقلي داشته باشد. نه! خيلي اشخاص هستند كه من و شما نمي‌بينيم با اين كه موجودند. خيلي اشخاص هستند. مگر شما سه ميليارد و ششصد ميليون جمعيت دنيا را ديده و مي‌بينيد؟ خير! شما خيلي كه خودتان را بكشيد از اين جا مي‌رويد به تهران و از تهران مي‌آييد به اين جا، يا مي‌رويد مشهد يا كربلا، يا مكه. در مسيرتان فرض كنيد يك ميليون جمعيت را مي‌بينيد. جمعيت روي زمين سه ميليارد و ششصد ميليون است. شما ممكن است يك سه هزار و ششصدم را ببينيد ولی بقيه را نمي‌بينيد. امام زمان7 هم يكي از آن‌ها كه شما نمي‌بينيد، يا ببينيد و نشناسيد. در آن نديدن، يك نكته را خواستم حاليتان كنم كه امام زمان7 داخل جمعيت مي‌آيد ولي او را نمي‌بينند.

اين يك راه علمي دارد كه يك شيء محسوسي، يك جسمي داراي ابعاد ثلاثه طول عرض و عمق، محفوف به عوارض دنيوي، اين با چشم ما وضع و محاذات پيدا كند و آن را نبينيم؟ آيا اين مي‌شود؟ بله. از دو راه: يكي از راه اعمال نيروهاي ماوراء طبيعت. آن هم باز چشمه‌ها دارد. يك چشمه‌اش را ديشب گفتم. ديگر طول و تفصيل نمي‌خواهم بدهم. و الآن دو چشمه ديگر هم بالاتر از اين بلدم. گاهي آدم حسّ مشترك طرف را مي‌گيرد و آن را از كار مي‌اندازد. اين را من خودم ديده‌ام. من نوعاً مشهودات خودم را مي‌گويم. اين را بدانيد! از روي كتاب حفظ نمي‌كنم به شما بگويم. يك

چيزهايي ديده‌ام كه شما حالا حالاها ديگر نمي‌بينيد. مي‌شود حسّ مشترك طرف را گرفت، قوه بنطاسياي او را در اختيار گرفت، چشم‌ها هست ولي نمي‌بيند.

اخيراً يك عوامل طبيعي هم پيدا شده است كه اين هم براي جوان‌های محصل گفتم و يك تذكري بدهم. البته امام زمان7 متوسل به اين وسايل نمي‌شود. او يك مقام ارفع امنع اعلايي دارد كه اگر مقتضي شد يك شب به قدر يك ربع، نيم ساعت در علم ايشان صحبت كنم، اين‌ها همه حل است.

آقايان! جوانان! دانشجويان! نور چشم‌هاي من! اخيراً از طريق عوامل مادي و اسباب طبيعي هم، راهي باز شده است براي اين كه يك جسمي در مقابل چشم ما باشد و آن را نبينيم. در سال 37 شمسي در يكي از روزنامه‌ها ديدم كه با سند و نشانه خيلي روشن از مجلات ايتاليا نقل كرده بود كه در ايتاليا يك پروفسوري پيدا شده است به نام «مانس‌لي». ايشان يك شب از دانشمندان، پرفسورها و دكترها و مهندس‌هاي رفيقش را براي شام به خانه‌اش دعوت مي‌كند. ده بيست تا از اين دانشمنداني كه رفيق اين مانس‌لي بودند مي‌آيند. پذيرايي مختصري مي‌شود، چايي، قهوه‌اي، شربتي، هر چه معمول بوده به اين‌ها مي‌خوراند و بعد مي‌گويد بسم الله! آن طرف سر ميز غذاخوري تشريف بياوريد. مثلاً ميز غذا را در آن اتاق چيده و مي‌گويد بسم الله. اين ده دوازده نفر همين كه وارد مي‌شوند و روي صندلي‌ها مي‌نشينند، هر يك خودش را مي‌بيند. مي‌بيند كه اين صندلي‌هاي ديگر خالي است؟ اِ! رفقا كجا رفتند؟ به آسمان پريدند؟ به زمين رفتند؟ همه گيج شدند. اين فقط خودش را مي‌بيند، رفقاي ديگر نيستند. صندلي‌هاي ديگر خالي است، همه هم از اتاق به اين طرف آمدند. آن يكي هم خودش را مي‌بيند، آن ديگري هم خودش را مي‌بيند، به هيچ وجه همديگر را نمي‌بينند. بعد از چند ثانيه يا چند دقيقه، همه نمايان مي‌شوند و همديگر را مي‌بينند. شروع مي‌كنند حمله به مانس‌لي كه آقا! اين چه نقشه‌اى بود!؟ اين چه پرده‌اى بود!؟ اين چه تئاتري بود!؟ افسون كَردي!؟ سِحر كَردي!؟ جادو كَردي!؟ چي بود؟ گفت اين حرف‌ها نبود. من يك شعاع ديگري كشف كرده‌ام، غير آن شعاع پنهاني كه از گوشت رد مي‌شود و از استخوان رد نمي‌شود. من يك شعاع مجهول ديگري كشف كرده‌ام كه آن از گوشت و استخوان و همه رد مي‌شود. هر چه مقابل آن شعاع واقع شود، ناپديد مي‌شود. لذا به همين ميزها و صندلي‌هايي كه شما نشستيد سيم‌كشي كرده‌ام. تا شما وارد شديد من سيم‌ها را به دستگاه اتصال دادم. آن شعاع به راه افتاد، از شما عبور كرد، هر كدام از شما غير خودتان را نديديد. بعد اين مطلب را، اين اختراع و اكتشاف را به نام خودش در دولت و دوائر مربوطه ثبت كرد. پس يك چيزي پيدا شده كه به وسيله يك عامل طبيعي، به وسيله یک نور، ممكن است جسم محسوس در مقابل چشم آدم قرار بگيرد و ديده نشود، مرئي و مُبصر نشود. من

نمي‌خواهم افسانه براي شما بگويم و نمي‌خواهم افسانه‌ها را در مغز شما وارد كنم. ولي براي اين كه جوان‌هاي ما از اين صولتي كه دارند بيفتند، به عرض مبارك آن‌ها مي‌رسانم.

عزيزان من! شما خيال مي‌فرماييد در اين مدت عمر طولاني دنياي گذشته، فكر بشر جامد و خامد و راكد و خرفت بوده است؟ در هيچ مرحله‌اي وارد نشده و به هيچ سير تكاملي علمي به راه نيفتاده و هيچ چيز را كشف نكرده است؟ منحصراً در همين دو سه قرن آخر بروز كرده؟ اشتباه است. دنيا، كهنه دنياست. از قبيل مغز من و شما و متفكرين امروز دنيا، ميلياردها مغز متفكر در قرون گذشته به وجود آمده است. آن‌ها مغزهايشان را به كار انداختند، اكتشافات و اختراعات زيادي كرده‌اند، بعضي از آن‌ها را به منصه ظهور و بروز آورده‌اند. (تِلْكَ الْأَيَّامُ نُداوِلُها بَيْنَ النَّاسِ) [2] نهايت، تحوّل دنيا، زير و رويشان كرده است. خيال مي‌كنيد از ابتداي خلقت آدم تا به الآن، هيچ‌گاه فكر هيچ بشري روي اين موضوع طيّاره و هواپيما نبوده و نتوانسته به هيچ وسيله‌اي پرواز كند!؟ و بنا بر تواريخ مليين، بعد از يازده هزار سال حالا پيدا شده است؟ نه اشتباه نكنيد. آن بشر گذشته، بچه عنتر نبوده است كه اين‌ها بچه اصلي باشند. خداوند هر چه به اين‌ها داده، به آن‌ها هم داده است. فكر آن‌ها هم در جَوَلان و جُولان بوده و چيزهايي را به دست آورده است.

شما به تاريخ مراجعه كنيد. جرج زيدان مي‌نويسد: در عصر معاويه ابن ابي‌سفيان يك جنگي بين عرب‌ها و رومي‌ها شد. رومي‌ها به وسيله هواپيما، گلوله‌هاي آتش بر سر عرب‌ها مي‌ريختند كه بعد عرب‌ها هم در مقام برآمدند كه مانند آن را درست كنند، پرواز كرد بالا رفت، ولي به زمين خورد. حالا هواپيماي آن‌ها به شكل طياره‌های امروزی نبوده، با بنزين حركت نمي‌كرده ولی بالاخره با يك چيزي بالا می‌رفته است. اين بمب‌ها هم نبوده، ولي گلوله‌هاي آتش بر سرشان می‌ريخته است. اين را مورخين نوشته‌اند.

پس اين طياره و هواپيما و اين‌ها چيزي نبوده كه از زمان آدم ابوالبشر7 تا به حالا هيچ كس فكرش را نكرده باشد و همين اروپايي‌هاي فعلي صد سال قبل تا حالا، به فكرش افتاده باشند و موفق شده باشند. نه! اشتباه نكنيد. گفتم جرج زيدان مي‌نويسد: «فكرتان طيران في العرض قديم جداً»

من بچه بودم، يك دايي داشتم كه صنعتگر عجيبي بود. گاه‌گاهي براي تفريح و تفنّن در قهوه‌خانه‌ها مي‌رفت و چايي مي‌خورد و چپق مي‌كشيد و آن مرشدهاي قهوه‌خانه‌ها بنا مي‌كردند از اين سر قهوه‌خانه به آن سر قهوه‌خانه رفتن و حسين كرد مي‌خواندند و رموز حمزه مي‌گفتند و جمعيت قهوه خانه را داغ مي‌كردند. اين دايي من، مرا هم گاهي مي‌برد. من بچه‌اي شش هفت ساله بودم و گاهي

هم من را روي دوش خود مي‌گذاشت. از آن تاريخ يادم مي‌آيد كه آن مرشدي كه در قهوه‌خانه با شدّ و مدّ، مي‌خواند از بابا نسيم عيّار صحبت مي‌كرد. بابا نسيم عيّار كلاه غيبي سرش گذاشت يك مرتبه از اين جا رفت از توي درياها در آمد، هفت اركنه هند را گردش كرد. بابا نسيم عيّار كلاه غيبي سرش گذاشت، ناپديد شد.

باز در همان افسانه‌ها مي‌خوانديم: ديو تنوره كشيد، به آسمان رفت. صحبت هفت‌خوان رستم را كه مي‌كردند و ديوهاي مازندران، می‌گفتند ديو تنوره كشيد و به آسمان رفت. اين افسانه‌ها را همين طور خيال‌بافي صرف ندانيد! در قرون قديمه، سه هزار قبل، چهار هزار قبل، پنج هزار قبل، قبل از طوفان، اوائل بعد از طوفان، فكر بشر كار مي‌كرده است. يك چيزهايي درست مي‌كرده كه به آسمان مي‌رفته است. همين طياره وقتي غرش مي‌كند مي‌رود به آسمان، بهترين تعبير آن، ديوي است كه تنوره كشيد و رفته به آسمان. وقتی می‌گفتند بابا نسيم عيّار، كلاه غيبي سرش مي‌گذاشته، معلوم مي‌شود يك عوالم و اسباب طبيعي كشف كرده بودند كه به وسيله آن عوامل و اسباب طبيعي، از ديگران پنهان مي‌شده‌اند. حالا هم كه عرض كردم اين شعاع مجهول دومي كه اين پرفسور ايتاليايي كشف كرده است، اجسامي را كه محاذات با چشم دارند پنهان مي‌كند. جسمی كه داراي ابعاد ثلاثه است، طول دارد، عرض دارد، عمق دارد، وضع و محاذات با چشم دارد، چشم هم صحيح و سالم است، كور نيست، در عين حال نمي‌بيند. چرا؟ چون آن شعاع را عبور داده است و هر چيزي كه شعاع از آن عبور كرد، از چشم پنهان مي‌شود.

امام زمان شما كه يك سيد مهدي عطاري نيست كه بي سواد باشد. اين هم براي جوان‌ها مي‌گويم. امام زماني كه ما معتقديم، هزار برابر آن چه كه تا حالا از اسرار طبيعت كشف شده و از نواميس ماده ظاهر و بارز شده، اسرار طبيعت را بلد است، آگاه است. شما خيال مي‌كنيد كه امام زمان7 يك آقاي مقدّسي است كه چهار تا مسأله شكيات و سهويات، من الطهارات إلي الديات را بلد است؟ مثل آيات الهيه، مثلاً چهار تا احكام و آيات را بلد است، همين!؟ نه! حواست پرت نشود. تمام پرفسورها و دانشمندان دنيا در مقابل معلومات طبيعي و رياضي او صفر هستند.

در سال‌هاي گذشته كه يكي از اسرار طبيعت فاش شد، يك الكتريسيته‌اي به دستتان آمد، چنان تحول در زندگي داده شد از چراغ‌هاي پي‌سوز به اين برق‌هاي كذايي آمديد كه با زدن يك دكمه، شهر مثل روز روشن مي‌شود. با زدن يك دكمه، شهري كه مثل روز روشن است، مثل زلف يار، تاريك و خاموش مي‌شود. از آن چراغ پي‌سوز و آتش كردن با سنگ چخماق به كجا رسيده است. جوان‌ها

نمي‌دانند قديمي‌ها چه كار مي‌كردند. يك تكه آهن، يك تكه سنگ آن هم نه هر سنگي، سنگ‌هايي كه آتشِ جهنده دارد، يك تكه هم پنبه يا از پودهاي درخت‌ها را مي‌گرفت و مي‌زد، مي‌زد، مي‌زد، پيوسته از اين جرقه مي‌جست تا به آن پنبه يا آن پود مي‌رسيد. خوب كه آتش مي‌گرفت، هي هُف مي‌كرد، هُف مي‌كرد، آن وقت يك چوب نازكي را مي‌آورد آن جلو تا آن مشتعل شود و آن چوب شعله بگيرد. آن چوب كه مشتعل شد، ببرند به فتيله بزنند، چراغ روشن بشود. وقتی هم كه خاموش مي‌شد، بايد دو مرتبه اين دكان دستگاه به راه بيفتد تا دوباره روشن بشود. بر اثر پيدايش و آشكار شدن يكي از نواميس طبيعت و اسرار ماده، از آن چراغ آمدند به اين برق. آقايان اتم را شكافتند و نيروي اتم را مهار كردند، صحنه دنيا عوض شده است. به كره ماه مي‌روند. مي‌خواهند به كره مريخ بروند و ... التفات فرموديد يا نه!؟

اگر يك سِرّ ديگر را امام زمان7 كشف بكند، به كلي دنيا را عوض مي‌كند. شما خيال كرده‌ايد آقا امام زمان7، يك ملايي است، با نعلين مي‌آيد، عبا را به سرش مي‌اندازد، آهسته آهسته راه مي‌رود، مسائل شما را به شما مي‌گويد، نهايت فرقش با علماي شما اين است كه اين‌ها زحمت مي‌كشند از آيات و روايات استنباط مي‌كنند، او ديگر زحمت استنباط ندارد. اين‌ها بايد مباحث الفاظ را بخوانند تا معاني روايات را بدانند، او ديگر مباحث الفاظ نمي‌خواهد بخواند. نه آقا! اين طوري نيست. بزرگترين طبيعي و رياضي دان دنيا در مقابل او زانو به زمين مي‌زند و طفل ابجدي او هم نيست. اين قسمت فرهنگش است. در معارف الهيه، صدها محيي‌الدين و امثال محيي‌الدين و صدرالدين قونوي و علاءالدوله سمناني و فنّاري و اين بزرگان عرفان بايد بيايند در مقابل او مثل طفل ابجدي زانو بزنند. و در تمام مراحل اينچنين است. خدا شاهد است فرصت ندارم اين‌ها را شرح بدهم. فكرها ديوانه مي‌شود. امام زمان ما اوست كه بر تمام اسرار طبيعت آگاه است. مانس‌لي يك شاخه مجهول ديگر را كشف كرده، اشخاص را در مقابل چشم‌ها ناپديد مي‌كند. امام زمان7 صد شعاع مجهول ديگر در آستينش است. اين باب را ببندم چون اين جا خيلي حرف دارم و موج‌هاي عظيمي از مطلب است كه اگر وارد شوم، دو سه شب را پُر مي‌كند.

پس بودن در مقابل چشم‌ها و ديده نشدن، يك امري ممتنعِ عقلي نيست. بلكه برای دانايان امري آسان است. چه از طرق غيبي و نيروهاي ماوراء طبيعت (مانند توجه نفس كه طرف را منيتيزم مي‌كند و جلوي قوه باصره‌اش را مي‌گيرد.) چه از طريق خواندن آيات. بعضي چيزها را كه بروز مي‌دهم به زحمت مي‌افتم. مدام مي‌پرسند كه آيه‌ها را بگو. آقا! قربانت بروم، آن آيات را كه بگويم، تو نمي‌تواني بخواني و بعد پنهان شوي. خيال كرده‌ايد اين آيات را كه بلد شديد، فوري مي‌خوانيد و

كسي شما را نمي‌بيند؟ بعد مي‌رويد در بانك ملي و يك كيسه اسكناس بلند مي‌كنيد و مي‌آوريد و كسي هم شما را نمي‌بيند!؟ نه خير! اين حرف‌ها نيست. اين‌ها يك فوت شيشه‌گري و اوستايي هم دارد كه آن فوت شيشه‌گري‌اش را نگفته‌اند. به آن كسي كه بخواهند بهره‌برداري كند، وليّ وقت، آن را مي‌گويد. ولي براي خاطر آن كه نگوييد بُخل كرد، مى‌گويم كه «ابن فهد حلي» در كتاب «عدة الداعى» عين روايت را با آيات نوشته است. برويد آن جا آيات را بخوانيد و نخواهيد فهميد سرّ انتخاب اين سه آيه براي اين مقصد چيست؟ همين را هم نخواهيد فهميد.

به هر حالت، اين مطلب كه از طريق دعا، از طريق توجه نفسي، از طريق منيتيزم كردن و گرفتن بَنطاسياي [3] طرف، از طريق عوامل مادي (مانند مانس‌لي با ماشين، كه شعاع مجهول را عبور مي‌دهد، كسى با يك چيز ديگر، شعاع دوم را عبور دهد.) و او را نبينيد، مشكلى ندارد.

خوب در حقيقت، به همين اندازه هم كه مطلب را دامنه دادم، براي چهار نفر دانشجويى است كه دوستشان دارم. حضرت مي‌آيد، و در حضور مى‌نشيند ولى آن يكي مي‌بيند، اين يك نمي‌بيند. اين معناي غيبت اوست. يا او را مي‌بينند، ولى نمي‌شناسند. الآن هر يك از شما، تمام اين جمعيت را مي‌شناسيد؟ خير! چون ممكن است مسافريني الآن از تهران آمده باشند براي رشت يا از رشت بيايند بروند به تهران. يا از تبريز بيايند و بخواهند از اين جا تهران بروند و در بين شما نشسته باشند. شما آن‌ها را كه نمي‌شناسيد. يك وقت مي‌بينيد امام زمان7 يكي از اين‌هاست. من در اين باب، قصص و قضايا زياد دارم. در حرم امام رضا7 مي‌آمدند، ايشان را مي‌ديدند، ولي نمي‌شناختند. آن كسي كه مي‌شناخته و بعد از مدتى، نقل مي‌كرده است، ديگران مى‌گفتند: «ها! پس او حضرت بود! ما هم او را ديديم ولي نشناختيم.» در بعضي روايات دارد وقتي حضرت ظاهر مي‌شود خيلي اشخاص مي‌گويند: ما اين بزرگوار را كه ديده بوديم ولى نمى‌شناختيم! اين معناي غيبت حضرت است. توجه فرموديد؟

خوب! اين بحث فعلاً بس است. بيشتر از اين اگر بخواهم باز تكان بدهم به اين گوشه و كنار، وقت تنگ است، سه شب ديگر بيشتر نداريم، از مطالب لازمه مي‌مانيم. پس غيبت و پنهاني حضرت به اين معناست كه معروفِ در نزد راعي و بيننده نيست. تمام.

خوب! بحث دوم: آيا اين غيبت، منحصر به همين آقاست يعني از آدم7 تا نوح7 و از نوح7 تا ابراهيم7 و از ابراهيم7 تا به موسي7 و از موسي7 تا به عيسي7 و تا حضرت خاتم الأنبياء محمد9

و از حضرت پيغمبر9 تا امام حسن عسگري7 هيچ يك از حجج الهيه غيبت نداشته‌اند؟ و فقط مربوط به همين آقاست كه تازگي داشته باشد و استعجاب كنيد و استبعاد كنيد!؟ نه! نه!

خدا رحمت كند حضرت ابن بابويه سلام‌اللهعليه را و از رحمات غيرمتناهي خودش به روح پرفتوح اين بزرگوار عطا كند. اين بزرگوار «كمال الدين و تمام النعمه» را در اين موضوع يعنی در غيابات انبياء و اولياء نوشته است. خيلي از پيغمبرها غيبت داشته‌اند. در عين اين كه آنها پيغمبر بود، ولی امّت آنان را نمي‌ديدند. حضرت يونس7 پيغمبر، چهل روز يا بيشتر از امتشان غيبت فرمودند، و در شكم ماهي هم رفتند. التفات فرموديد يا نه؟

يك نكته بگوييم. من خيلي خوشم آمده است از شما قزويني‌ها. الحمد لله اصول اعتقاداتتان، ديانت‌تان، ارتباط و پيوندتان با آل محمد: خيلي خوب است، لذا شايسته است بگويم. در روايات دارد وقتي عرضه ولايت كليه علويّه و ولايت كليه مصطفويّه به انبياء شد، كه خداوند هيچ پيغمبري را نفرستاد مگر بعد از آن كه از او اقرار گرفت به ولايت محمد9 و آل محمد:. يعني گفتند بايد بداني كه واسطه فيض وجود به تو، اين پيغمبر9 است و علي7 و اوصيائش:. معني ولايت اين است. اين‌ها اولي به تصرف در تو هستند از خودت. اين‌ها در سلسله وجود، واسطه فيض هستند به سوي تو. «يا جابر! اوّل ما خلق الله نور نبيك ثم خلق منه كل خير.» [4] خداوند هر وجودي و هر كمال وجودي و هر موجودي كه در سلسله نظام اشرف امكاني ايجاد كرده، از مجرا و مجلاي پيغمبر9 و دوازده وصي پيغمبر: داده است. قهراً رتبه عاليه -علما شما مي‌دانيد چه عرض مي‌كنم- رتبه عاليه نسبت به رتبه دانيه، علّت نسبت به معلول، سبب نسبت به مسبب، اولويّت دارد. اولي به تصرف است علّت در معلول از خود معلول. اولي به وجود است سبب از خود مسبَّب. اين مبرهن است. در حكمت متعاليه و فلسفه عاليه اين مطلب برهاني و منطقي شده است. بناًء علي هذا، پيغمبر9 و علي7 ولايت به همه ممكنات حتّي انبياء دارند.

يك كلمه اين جا به نور چشم‌ها، عزيزها، مولاهاي خودم، آقايان محصّلين علوم دينيه و طلاب علوم دينيه، كه خدا به حق امام زمان همه آن‌ها را موفق و مؤيد و معزز و معظم و محترم بدارد، حضور آن‌ها عرض مي‌كنم: آقايان طلاب و محصلين! فرض و حتم است بر همه شما كه لااقل يك دور جلد هفتم كتاب بحارالأنوار علامه مجلسي1 را بخوانيد. جلد هفتم بحارالأنوار كه راجع به ائمه: است و علامه مجلسي قدس‌اللهسره روايات راجع به فضايل گوناگون ائمه: را جمع كرده بخوانيد تا ولايت

شما محكم شود و مشرب سنّي‌گري در مغز و دماغ راه پيدا نكند. بخوانيد، اين جا مي‌فهميد چه خبر است. «ما بعث الله نبيا الا و اقر له بولايتنا» يا «بالولاية» [5] ، قريب به اين عبارات.

حضرت عسكري7 در آن كلماتي كه شهيد ثاني; از استادش نقل مي‌كند و مي‌گويد به خط حضرت عسكري7 ديده شده است كه آن هم كلمات عجيبي است:

«قَدْ صَعِدْنَا ذُرَى الْحَقَائِقِ بِأَقْدَامِ النُّبُوَّةِ وَ الْوِلَايَةِ، وَ نَوَّرْنَا السَّبْعَ الطَّرَائِقَ بِأَعْلَامِ الْفُتُوَّةِ، فَنَحْنُ لُيُوثُ الْوَغَى وَ غُيُوثُ النَّدَى»

حضرت عسكري7 مي‌گويد و مي‌گويد تا مي‌رسد به اين جا:

«فَالْكَلِيمُ أُلْبِسَ حُلَّةَ الِاصْطِفَاءِ لَمَّا عَهِدْنَا مِنْهُ الْوَفَاءَ.» [6]

اختران پرتو مشكات دل انور ما بَرِ ما پير خِرَد، طفل دبيرستانست بازي بازوي نصريم و نه چون نسر به چرخ

دل ما مُظهر كل، كل همگي مَظهر ما فلسفي [7] مُقتَبِسي از دل دانشور ما دو جهان بيضه و فَرْخى است به زير پر ما

(نَصْرٌ مِنَ اللهِ وَ فَتْحٌ قَريبٌ) [8]

ما باز هستيم كه بر ساعد «نَصْرٌ مِنَ اللهِ» الوهيّت نشسته و پرواز مي‌كنيم. مثل اين نسر به سين (كركس) كه در آسمان پرواز مي‌كند، نيستيم.

اختران پرتو مشكات دل انور ما

دل ما مُظهر كل، كل همگي مَظهر ما

ما فقيران كه بي سرو پاييم

يعني ابد و ازلي هستيم. يعني اولِ محدود به فكر شما نداريم و الا مراد از بي سر و پا، اين نيست كه لات و لوط هستيم.

ما فقيران كه بي‌سر و پاييم لا و الاّ است وردِ صوفي ما چرخ بانا ستيزه نتواند

كارفرماي چرخ مينابيم ما از آن سوي لا و اِلاّييم كو به زير است و ما به بالاييم

اين ولايت ائمه: يك مقام عظيمي است، ده شب وقت مي‌خواهد. خلاصه از انبياء عهد گرفتند. به حضرت كليم7 گفتند: قبول داري ولايت پيغمبر خاتم9 و اوصيائش: را؟ گفت بله. گفتند: حالا خلعت

رسالت را بر تو مي‌پوشانيم. اين‌ها روايت است از خودم نمي‌گويم. روايت‌ها هم سندش معتبر است. بنده تا روايتي را جايي نبينم، پايش هم محكم نباشد غلط مي‌كنم بالا منبر بيايم همين طوري ببافم. در روايت دارد كه حضرت يونس علي‌نبيناوآله‌وعليه‌السلام يك تأمل كوتاهي در اين جا داشتند. (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ) [9] انبياء همه در يك درجه كه نيستند. همين كه مختصر تأملی كرد، او را انداختند در شكم ماهي. حبس تك نمره!

ماهي دهنش را باز كرده بود كه كشتي را بخورد، سكنه كشتي ديدند هر چه كشتي مي‌رود، اين هم جلو مي‌آيد. نزديك است كشتي را ببلعد. گفتند: اين گرسنه است. در دهانش چيزي بيندازيد كه دهانش را ببندد و كشتي را رها كند. يك نفر بميرد و از بين برود، بهتر از اين است كه همه از بين بروند. همه تسليم شدند. خوب، چه كسي را بيندازيم؟ طبيعتاً هر كسي خودش را مي‌خواهد. گفتند قرعه مي‌اندازيم؛ قرعه به نام هر كه افتاد، او را در دهان ماهي مي‌اندازيم. يك دهان بند و رشوه‌اي مي‌دهيم. همه جا رشوه مؤثر است! يك رشوه‌اي به او مي‌دهيم، دهانش را مي‌بنديم و يك شهري را از خطر حفظ مي‌كنيم. قرعه انداختند، قرعه آمد روي حضرت يونس7. اي بابا! اين مرد زاهد عابد متقي است، اين را بيندازيم!؟ باز اختلاف نظر شد. گفتند دو مرتبه قرعه مي‌اندازيم. مرتبه دوم قرعه افتاد به حضرت يونس7. مرتبه سوم هم به همين شكل شد. بالاخره گفتند چاره نيست. دست و پايش را گرفتند و در دريا انداختند. ماهي هم دهانش را باز كرده بود مثل افعي! مثل ممالک قوي كه دهانشان را باز كرده‌اند ممالک ضعيف را ببلعند، دهانش را باز كرده و مي‌خواهد يك لقمه بكند. خطاب آمد: آهای! اين خوراكي تو نيست! تو خيال كردي ما لقمه گوشت لذيذي به تو داديم كه بخوري!؟ خير. شكم تو، زندان و محفظه و مضبطه اين است. حق نداري دندان رويش بگذاري. آن وقت در دريا به راه افتاد. سير كرد و از كنار قاورن گذشت، كه اين جا هم حرف‌هاي زيادی هست. حضرت يونس7 آن جا متنبه شد كه اين زندان بر اثر چيست؟ يك تأمّل يك ثانيه‌اي كرد. مبتلا شده به اين زندان، شروع كرد به ذكر گفتن، «ذكر يونسيه» كه دراويش و صوفيه و عرفا دارند، همين است: (لا إِلهَ إِلاَّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمينَ) [10] «اي بولاية علي» [11] بر اساس تفسير و روايات. (لا إِلهَ إِلاَّ أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمينَ) خوب كه تسبيحات را گفت و توبه و استغفارش را كرد: (فَاسْتَجَبْنا لَهُ وَ نَجَّيْناهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنينَ) [12] او را از شكم ماهي بيرون آوردند و روي زمين انداختند. بدن لاغر شده، لطيف شده، آفتاب مي‌سوزاند. (وَ أَنْبَتْنا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطينٍ) [13] درخت كدو را سبز كردند، برگ‌هاي پهن روي بدن يونس7 سايه انداخت

كه آفتاب نسوزاند تا اندك اندك اين بدن نُضج پيدا كند. در اين مدت آن بزرگوار غايب بود. امت او را نمي‌ديدند.

حضرت يوسف7 مدتي غائب بود. با اين كه پيغمبر هم بود، او را نمی‌ديدند. حتي برادرهايش نمي‌ديدند. وقتي هم ديدند، نشناختند. از اين رديف الي ما شاء الله. حالا ديگر من اصل سرمايه خودم را به دست شما دادم. شما بخل مي‌كنيد سرمايه‌تان را به ما آخوندها بدهيد! ولي ما سرمايه‌مان را رايگان به شما مي‌دهيم.

پيامبر9 هم موقع هجرت به مدينه غيبت داشتند. موقع خروج از مكه، ابوبكر را ديدند و با خود بردند. پيغمبر9 كه عاشق چشم‌هاي بادامي ابوبكر نبود. اين كه او را با خودشان بردند، براي اين بود كه ابوبكر خبر ندهد به اهل مكه كه: «پيغمبر9 را ديدم با ابوذر دارند مي‌روند!» و بعد بيايند و بريزند و پيغمبر9 را بكشند. هيچ كس نمي‌دانست پيامبر9 كجاست. تا مدت چند روز كه پيغمبر9 به اميرالمؤمنين7 پيغام داد فواطم را بردار و به مدينه بياور و ما در قبا منتظر تو هستيم. آن هم تازه علي‌بن ابي‌طالب7 به حسب علم عادي بشري فهميد. ديگران هم كه هيچ نفهميدند تا وقتي صداي پيغمبر9 بلند شد كه به مدينه رفته‌اند. در اين مدت پيغمبر9 از امتش غائب و پنهان بود.

حضرت موسي‌بن جعفر8، چهار سال يا ده سال، كمتر، زيادتر، به اختلاف اخبار و تواريخ (قدر اقل اقل چهار سال) در زندان بود. هيچ شيعه و رعيتی، ايشان را نمي‌ديد. نمي‌دانستند هم كه كجاست. حتي علي‌بن موسي الرضا8 از جنبه علم بشري، نه علم امامتي و نه علم‌هاي احاطي وجودي، و از جنبه علم عادي نمي‌دانست پدرش كجاست؟ هارون كه داد نزده بود، روي نقاره سورنا نكشيده بود كه ما موسي‌بن جعفر8 را كجا آورده‌ايم؟ اين يك امر سياسي پنهاني بود كه جز خود هارون و زندانبان، كسي نمي‌دانست. پس ايشان از شيعه، غائب بود. او را نمي‌ديدند. توجه فرموديد؟

سيّدهاي موسوي! خوشم مي‌آيد اين‌جا يك كلمه به شما بگويم. جدتان، چهار سال يا ده سال در زندان بود. فهميديد؟ مع ذلك، سي و هشت تا اولاد داشت. چرا از جدتان كم بياورد. شما كه ديگه حبس هم نداريد، زندان هم نداريد! اولادهاي موسي‌بن جعفر8 را زياد كنيد. خدايا! به حق موسي‌بن جعفر8، سادات ذوي العز و الاحترام، اولاد فاطمه زهرا3 را زياد بفرما.

باور كنيد در اين دعاهايي كه مي‌كنم و در اين حرف‌هايي كه مي‌گويم، تقرّب به خدا مي‌جويم. شما نمي‌دانيد اين سيّدها، چقدر عزيز و محترم هستند.

خوب؛ پس غيبت و پنهاني پيامبر و امام، انحصار به وجود مسعود امام زمان7 ندارد. در انبياء سبق هم بوده، در پيغمبر خودمان6 هم بوده، در ائمه ديگر: هم بوده است. اين هم يكي از آن‌ها است. حالا! اين هم بحث دوم كه اجمالاً درش بسته شد.

چون وقتمان تمام شده است، بحث سوم به عهده فردا شب كه اين است كه فايده امام غائب چيست؟ انشاء الله الرّحمان، شما زنده‌ايد، من هم اگر تصدق سر شما، به لطف خدا زنده ماندم، شب آينده فايده امام را در غيبتش به عرضتان خواهم رساند.

بر باد داده زلف مجعد را گر پِي بَري به لعل روان بخشش در پيرهن لطافت اندامش

در بند كردم عقل مجرد را باور كني حيات مُعَبّد را باشد گواه روح مجسد را

خدايا! چشم همه اين‌ها را به جمالش روشن بفرما! مي‌ارزد كه ببيني و جان بدهي.

اين جان عاريت كه به حافظ سپرد دوست

روزي رخش ببينم و تسليم وي كنم

خدا را گواه مي‌گيرم ارزش دارد كه يك عمر صد ساله‌اي را بگيرند، در عوض يك نگاه دو دقيقه‌اي، دو ثانيه‌اي را عطا كنند.

زاهد به خواب بيند اگر رويش هرگز نبوده جز زخط سبزش دور جهان به سلطنتش قائم

بت خانه كرد خواهد مَعْبَد را آرايش اين رواق زبرجد را تا كي كند قيام مجدد را

اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ. دل‌هايتان رفته، من مي‌خواهم سه تا دعا كنم. من دعا مي‌كنم، شما از دل آمين بگوييد. هر چه هست، در همين دعاهاي بر تعجيل فرج است. اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ.

تا هر جا صداي من مي‌رسد، بايد آمين‌شان را به من برسانند.

اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَ اسْلُكْ بِنا مَحَجَّتَهُ.

اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ.

اللهم اعْمُرِ بِهِ بِلَادَكَ وَ أَحْيِ بِهِ عِبَادَكَ.

سيدالشهدا7، با سرعت هر چه تمام‌تر خودش را به پسرش رساند. امشب هم روضه علي اكبر7 را خواندند. من هم مي‌خواهم يك كلمه از اين بزرگوار بخوانم، چشم‌ها اشك‌آلود بشود، برويم در خانه خدا.

با سرعت هر چه تمام‌تر خودش را بر سر پسرش رساند؛ که شايد يك نوبت او را زنده ببيند. اتفاقاً آن چه ارباب مقاتل نوشته‌اند اين است: «شهق شهقة وفارقت روحه الدنيا» [14] حضرت علي اكبر7 همان ناله و فرياد را كه از دل كشيد، جان سپرد. وقتي سيدالشهدا7 رسيد، ديد علي اكبر7 از دنيا رفته است. خيلي منقلب شد، خيلي. نشسته روي زمين، سر بچّه‌اش را گرفته به دامن.

اي نگارين آهوي مشكين من

بابا جان! علي جان!

اي نگارين آهوي مشكين من

با تو روشن چشم عالم بين من

دلم مي‌خواهد يك قدري روضه بخوانم، نوحه بخوانم، شما هم گريه كنيد. آخ بابا جان!

رفتي و بردي ز باب خويش تاب خيز بابا، تا از اين صحرا رويم

اكبرا بي تو جهان بادا خراب رو به سوي خيمه ليلا رويم

بنا كرد به گريه كردن، اشك مي‌ريخت. طاقت نمي‌آورد. اين همان جواني است كه «أشبه الناس برسول الله خلقاً و خلقاً و منطقاً» [15] اين هماني است كه امام حسين7 مي‌گفت: خدا! هر وقت مشتاق لقاي جدّم پيامبر9 مي‌شدم، به صورت اين جوان نگاه مي‌كردم. حالا مي‌بيند فرقش تا به ابرويش چاك خورده، بدنش سوراخ سوراخ شده، خون روي صورت ريخته است. خيلي بي‌تاب شد. صورتش را روي صورت علي7 گذاشت. يك ناله‌اي از دل كشيد.

از مقتل تا خيام حرم، راه زياد بود. غوغاي لشكر هم بود. شيهه اسب‌ها بود. فرياد لشكريان هم بود. ميان اين همه غوغاها و جنجال‌ها، صداي ناله امام حسين7 به گوش زينب3 رسيد. صداي ناله سيدالشهدا7 به خيام حرم رسيد. يك وقت ديدند يك زن بلند بالايي، مي‌دود ميان ميدان... به به! اغلب چشم‌ها گريان است. خدا همه را به خيمه‌گاه برساند. خدا همه را به سر قبر ابي‌عبدالله7 برساند. مي‌گويند: اين زن هي صدا مي‌زد: «وا أُخيّ! وا ابنَ أُخيّ!» داد مي‌زند، مي‌گويد: واي برادرم! واي پسر برادرم!

بحق مولانا الحسين7 ...

[1] . بقره: 1-3

[2] . آل عمران: 140

[3] . بنطاسيا = حس مشترک (فرهنگ فارسی معین)

[4] . عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِاللهِ قَالَ: قُلْتُ لِرَسُولِ اللهِ9 أَوَّلُ شَيْءٍ خَلَقَ اللهُ تَعَالَى مَا هُوَ؟ فَقَالَ9: نُورُ نَبِيِّكَ يَا جَابِرُ خَلَقَهُ اللهُ ثُمَ خَلَقَ مِنْهُ كُلَ خَيْرٍ. (بحارالأنوار، ج 15، ص 24)

[5] . عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللهِ9 وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ: يَا عَلِيُّ! مَا بَعَثَ اللهُ نَبِيّاً إِلَّا وَ قَدْ دَعَاهُ إِلَى وَلَايَتِكَ طَائِعاً أَوْ كَارِهاً. (بحارالأنوار، ج 11، ص 60)

[6] . بحارالأنوار ، ج 75، ص 378

[7] . يعني حكيم، دانشمند، فيلسوف

[8] . صف: 13

[9] . بقره: 253

[10] . انبياء: 87

[11] . عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ9: إِنَّ اللهَ تَعَالَى عَرَضَ وِلايَةَ عَلِيِّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ7 عَلَى أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ أَهْلِ الْأَرْضِ فَقَبِلُوهَا مَا خَلَا يُونُسَ بْنَ مَتَّى فَعَاقَبَهُ اللهُ وَ حَبَسَهُ فِي بَطْنِ الْحُوتِ لِإِنْكَارِهِ وِلَايَةَ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّبْنِ أَبِيطَالِبٍ7 حَتَّى قَبِلَهَا. قَالَ أَبُويَعْقُوبَ فَنادى فِي الظُّلُماتِ أَنْ لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ لِإِنْكَارِي وِلَايَةَ عَلِيِّبْنِ أَبِيطَالِبٍ7. (بحارالانوار، ج 26، ص 333-334)

دَخَلَ عَبْدُاللهِ بْنُ عُمَرَ عَلَى زَيْنِ الْعَابِدِينَ7 وَ قَالَ: يَا ابْنَ الْحُسَيْنِ! أَنْتَ الَّذِي تَقُولُ إِنَّ يُونُسَ بْنَ مَتَّى إِنَّمَا لَقِيَ مِنَ الْحُوتِ مَا لَقِيَ لِأَنَّهُ عُرِضَتْ عَلَيْهِ وِلَايَةُ جَدِّي فَتَوَقَّفَ عِنْدَهَا؟ قَالَ7: بَلَى؛ ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ. قَالَ: فَأَرِنِي آيَةَ ذَلِكَ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ. فَأَمَرَ بِشَدِّ عَيْنَيْهِ بِعِصَابَةٍ وَ عَيْنَيَّ بِعِصَابَةٍ. ثُمَّ أَمَرَ بَعْدَ سَاعَةٍ بِفَتْحِ أَعْيُنِنَا. فَإِذَا نَحْنُ عَلَى شَاطِئِ الْبَحْرِ تَضْرِبُ أَمْوَاجُهُ. فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ: يَا سَيِّدِي! دَمِي فِي رَقَبَتِكَ اللهَ؛ اللهَ فِي نَفْسِي. فَقَالَ هِيهِ وَ أَرِيهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ. ثُمَّ قَالَ: يَا أَيُّهَا الْحُوتُ. قَالَ فَأَطْلَعَ الْحُوتُ رَأْسَهُ مِنَ الْبَحْرِ مِثْلَ الْجَبَلِ الْعَظِيمِ وَ هُوَ يَقُولُ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ يَا وَلِيَّ اللهِ. فَقَالَ7: مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ أَنَا حُوتُ يُونُسَ يَا سَيِّدِي. قَالَ7: أَنْبِئْنَا بِالْخَبَرِ. قَالَ: يَا سَيِّدِي إِنَّ اللهَ تَعَالَى لَمْ يَبْعَثْ نَبِيّاً مِنْ آدَمَ إِلَى أَنْ صَارَ جَدُّكَ مُحَمَّدٌ إِلَّا وَ قَدْ عَرَضَ عَلَيْهِ وِلَايَتَكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ فَمَنْ قَبِلَهَا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ سَلِمَ وَ تَخَلَّصَ وَ مَنْ تَوَقَّفَ عَنْهَا وَ تَمَنَّعَ مِنْ حَمْلِهَا لَقِيَ مَا لَقِيَ آدَمُ7 مِنَ الْمَعْصِيَةِ وَ مَا لَقِيَ نُوحٌ7 مِنَ الْغَرَقِ وَ مَا لَقِيَ إِبْرَاهِيمُ7 مِنَ النَّارِ وَ مَا لَقِيَ يُوسُفُ7 مِنَ الْجُبِّ وَ مَا لَقِيَ أَيُّوبُ7 مِنَ الْبَلَاءِ وَ مَا لَقِيَ دَاوُدُ7 مِنَ الْخَطِيئَةِ إِلَى أَنْ بَعَثَ اللهُ

يُونُسَ7 فَأَوْحَى اللهُ أَنْ يَا يُونُسُ تَوَلَّ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ عَلِيّاً وَ الْأَئِمَّةَ الرَّاشِدِينَ مِنْ صُلْبِهِ فِي كَلَامٍ لَهُ. قَالَ فَكَيْفَ أَتَوَلَّى مَنْ لَمْ أَرَهُ وَ لَمْ أَعْرِفْهُ وَ ذَهَبَ مُغْتَاظاً؟ فَأَوْحَى اللهُ تَعَالَى إِلَيَّ أَنِ الْتَقِمِي يُونُسَ وَ لَاتُوهِنِي لَهُ عَظْماً فَمَكَثَ فِي بَطْنِي أَرْبَعِينَ صَبَاحاً. يَطُوفُ مَعِيَ الْبِحَارَ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ يُنَادِي أَنَّهُ «لا إِلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ قَدْ قَبِلْتُ وِلَايَةَ عَلِيِبْنِ أَبِيطَالِبٍ7 وَ الْأَئِمَّةِ الرَّاشِدِينَ: مِنْ وُلْدِهِ» فَلَمَّا أَنْ آمَنَ بِوِلَايَتِكُمْ أَمَرَنِي رَبِّي فَقَذَفْتُهُ عَلَى سَاحِلِ الْبَحْرِ. فَقَالَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ7 ارْجِعْ أَيُّهَا الْحُوتُ إِلَى وَكْرِكَ وَ اسْتَوَى الْمَاءُ. (بحارالأنوار، ج 14، ص 401-402)

[12] . انبیاء: 88

[13] . صافّات: 146

[14] . «وَ شَهَقَ شَهْقَةً فَارَقَ الدُّنْيَا» بحارالأنوار، ج 45، ص 45 به نقل از مقاتل الطالبین، ص 85

[15] . «اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خَلْقاً وَ خُلُقاً وَ مَنْطِقاً بِرَسُولِكَ» بحارالأنوار، ج 45، ص 42-43